

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

نقش «افعال متعدی» در کارکرد سیاسی ما!

یکی از دلکش ترین راه های فهم آنچه در واقعیت اتفاق می افتد، به نظر من، کاویدن چگونگی بیان یا گزارش آن واقعیت ها در زبان است. تاریخ ساخته شدن و فراموش شدن واژه ها (اسم و صفت و فعل و قید) تاریخ وقایع اجتماعی ما نیز هست. ما در زبان می اندیشیم، خیال می ورزیم و تفکرات و اندیشه هامان را بیان می کنیم. دستور ساختاری هر زبان نیز افشاگر مبانی شکل گیری جامعه ای است که زبان در آن به کار می رود. در این مقاله می کوشم برخی نکات دستور زبانی را در رابطه با آن حوادثی سیاسی که خود بچشم دیده ام مطرح سازم.

esmail@nooriala.com

پیشگفتار

یکی از دلکش ترین راه های فهم آنچه در واقعیت اتفاق می افتد، به نظر من، کاویدن چگونگی بیان یا گزارش آن واقعیت ها در زبان است. تاریخ ساخته شدن و فراموش شدن واژه ها (اسم و صفت و فعل و قید) تاریخ وقایع اجتماعی ما نیز هست. ما در زبان می اندیشیم، خیال می ورزیم و تفکرات و اندیشه هامان را بیان می کنیم. دستور ساختاری هر زبان نیز افشاگر مبانی شکل گیری جامعه ای است که زبان در آن به کار می رود. در این مقاله می کوشم برخی نکات پایه ای دستور زبانی را در رابطه با جریانهای سیاسی که خود بچشم دیده ام مطرح سازم.

چند قاعدهء دستوری

در هر زبان وسائلی برای ساختن «اسم» از «فعل» و ایجاد «اسم فعل» وجود دارد. در زبان اصیل فارسی این کار از طریق افزودن یک «شین» در پایان «ریشهء امری افعال» انجام می گیرد؛ مثل، خواندن ← خوان ← خوانش، یا گشتن ← گرد ← گردش. اما در زبان فارسی درآمیخته با واژگان اسمی و فعلی عربی این قاعدهء ساده رعایت نشده و تولید «فعل ها و اسم فعل ها» اغلب از طریق افزودن افعال معین (یا کمکی) به یک اسم یا صفت انجام می شود و ما به افعال مرکب می رسیم. مثل: «رنگ کردن»، که اگر در فارسی کنونی فعلی به نام «رنگیدن» می داشتیم می توانستیم «رنگش» را از آن استخراج کنیم، همانگونه که از «رنجیدن» واژه «رنجش» را استخراج می کنیم.

نیز می دانیم که «فعل» های هر زبان [چه ساده، همچون «دیدن»، و چه مرکب، همچون «نگاه کردن» بجای، مثلاً، «نگاهیدن» که نداشته ایم یا گم اش کرده ایم]، خود به دو گروه تقسیم می شوند: افعال «لازم» (به معنی «خود کفا!») و افعال «متعدی» (به معنی نیازمند به وجود آنچه یا آنکه به او تعدی می شود و در دستور زبان «مفعول» نام دارد!).

«فعل متعدی» فعلی است حکایت کنندهء دخالت و تجاوز فاعل ها به مفعول ها. مثلاً، «زدن» یک فعل متعدی است و فاعل اش در به در به دنبال مفعولی است تا او را «بزند». در عین حال، یکی از خواص «افعال متعدی» آن است که از تحمیل ماهیتی خاص بر اجسام و اشخاص و تفکراتی حکایت می کنند که به آن اجسام و اشخاص و تفکرات تعلق نداشته و بوسیلهء «فاعل» بر آنها تحمیل شده است. مثلاً، «قرمز کردن» یعنی چیزی

به رنگ قرمز نبوده و ما آن را «قرمز می کنیم». در زبان فارسی اغلب «فعل های مرکب» [مرکب از یک اسم و یک فعل] برای رساندن همین حدوث «عمل تعدی» و «تغییر ماهیت مفعول» بکار گرفته می شوند. یعنی، در زبان، افعالی [چه بصورت ساده و چه در شکل مرکب] وجود دارند که از وقوع نوعی تغییر دادن، یا یافتن، ماهیت اجسام و اشخاص و افکاری که مفعول واقع شده اند خبر می دهند؛ تغییر ماهیتی که فاعلی آن را موجب می شود.

گشتی در زبان سیاسی

از آنجا که اغلب مفاهیم سیاسی از طریق زبان های فرنگی به زبان فارسی راه یافته اند، بد نیست توجه کنیم که در زبان های لاتین [که فعل مرکب در آنها به ندرت یافت می شود] تولید فعل متعدی بوسیله افزودن پسوند «ایزاسیون» به صفات انجام می شود. مثلاً، از صفت «مدرن» [حدوداً به معنی «جدید»] می توانیم اسم فعل متعدی «مدرن ایزاسیون» را بسازیم به معنی «جدید کردن» [حدوداً معادل همان واژه عربی «تجدد» که در عصر مشروطه خیلی مورد استفاده نویسندگان قرار می گرفت و هنوز هم می توان در متون مربوط به مشروطیت کاربرد مفصل آن را مشاهده کرد].

نیز می دانیم که از اسم فعل می توان صفت هم ساخت. مثلاً، در عربی از «تجدد» صفت «متجدد» را می سازیم که با صفت «جدید» فرق دارد. «جدید» صفت چیزی یا کسی یا فکری است که قبلاً به هیچ صورتی وجود نداشته و اکنون وجود یافته است. اما شیئی و آدم و فکری که در گذشته هم وجود داشته و حالا «نو نوار» شده «متجدد» خوانده می شود. در زبان فرنگی هم این کار با تبدیل «ایزاسیون» به «ایزه» انجام می شود و، مثلاً، آنچه مدرن شده است را «مدرنیزه» می خوانند.

در همین زمینه می توان به این نکته نیز اشاره کرد که این «تحمیل» اغلب قابل منتفی شدن یا بازگشتن به حالت اولیه نیز هست و مفعول هائی که دچار این تعدی شده اند می توانند به حالت اولیه خود برگردند؛ البته از طریق بکار بردن «اسم فعل متعدی» دیگری که کارش خنثی کردن اسم فعل متعدی قبلی است. بهر حال، به حالت قبل از تحمیل گشتن هم محتاج تعدی فاعلی است! زبان های لاتین این کار را با افزودن یک «د» یا «دی» به ابتدای فعل متعدی اولیه انجام می دهند. مثلاً، اگر بخواهند روند «مدرنیزاسیون» را برعکس کنند از اسم فعل متعدی «دی مدرنیزاسیون» استفاده می کنند.

در فارسی شل و پل کنونی این «برگرداندن به ماهیت اصلی» را اغلب با آوردن پیشوند (یا پیش گزاره)ی «غیر» می رسانند. مثلاً، در زبان فرنگی اسم فعلی داریم به صورت «لوکالیزاسیون» که دیده ام آن را به «محلّی کردن» ترجمه کرده اند، به معنای متمرکز کردن چیزی در یک محل. و «دی لوکالیزاسیون» هم به «غیر محلّی کردن» ترجمه شده است، به معنی پخش کردن آنچه در یک محل متمرکز شده است.

اینکه اینگونه تمهیدات مترجمین زبان فارسی برای رساندن معانی واژگان و مفاهیم متون فرنگی تا چه حد موفق و شفاف و رسانا و درست است موضوع بحث مقاله حاضر نیست و من با متذکر شدن این قواعد می خواهم فقط مسیر دستور زبانی آنچه هائی را که در عالم واقع حادث می شوند توضیح داده باشم.

«اسم فعل های متعددی» در زبان سیاسی

در جوانی نسل من سه «اسم فعل متعددی»، بعنوان میراث عصر مشروطه برای نسل دوران جنگ سرد، در گفتمان سیاسی ما مرکزیت یافت.

نخستین این سه، که ریشه های بیشتری در ادبیات سیاسی عصر مشروطه داشت، همان «مدرنیزاسیون» [یا «تجدد»] بود که در «آن عصر» پژواک امیدوار کننده و دلکشی داشت اما در «عصر نسل من»، و بخصوص در نزد «چپ» های این نسل، به دو جهت طنینی منفی پیدا کرد.

جنگ سرد را جنگ نامرئی دو اردوگاه «شرق» و «غرب» می دانستند. در اردوگاه شرق اتحاد جماهیر شوروی و چین قرار داشتند و در اردوگاه غرب از آمریکا و اروپا بعنوان استعمارگران قبلی و امپریالیست های فعلی نام برده می شد. این تقسیم بندی البته کلاً سیاسی بود چرا که اندیشه کمونیستی مستقر در اردوگاه شرق خود محصول اساسی تفکر اروپائی - غربی محسوب می شد که چون در «اروپای صنعتی» پا نگرفته بود - بر خلاف پیش بینی پیامبرش، کارل مارکس آلمانی - از روسیه و چین کم مایه در امر صنعت سر در آورده بود، و به لحاظ ایجابات سیاسی، خود را بیگانه با «غرب» و «ارزش» های آن نشان می داد. به همین دلیل متفکرانی که خود را متعلق به اردوگاه شرق و ارزش های آن می دیدند، می کوشیدند تا در نسلی که در دهه 1960 ایران (و شاید دنیا) به صحنه زندگی اجتماعی و سیاسی پا می گذاشت چنین تلقین کنند که «مدرنیزاسیون» بدانگونه که مورد نظر بورژوازی و سرمایه داری داخلی بود و در مشروطیت تبلیغ می شد در واقعیت «وسترن ایزاسیون» بوده است؛ به معنی «غربی کردن» یا کوشیدن برای اینکه جامعه ای قرون وسطائی را با «ارزش های غربی» آشنا و معتاد ساخت. و تو اگر خود را متعلق به اردوگاه شرق می دیدی چاره ای نداشتی تا با این روند «وسترنیزاسیون» مبارزه کنی.

اما هم «مدرنیزاسیون» و هم «وسترنیزاسیون» دشمنان دیگری هم داشتند که از اردوگاه ظاهراً سومی برخاسته بودند. آنان که در «تجدد» کشور و «غربی شدگی» آن آغاز روند رنگ باختگی و اضمحلال «سنت ها»ی جامعه خود را می دیدند، و از این تغییر به هراس می افتادند، سخت به دست و پا افتاده بودند تا مخالفت خود با آن دو مفهوم را امری منطقی نشان دهند و، چون خود چیز دندان گیری در چنته نداشتند، به استدلالات اردوگاه شرقی ها متوسل شده و کوشیدند، از طریق «اسلامیزاسیون» آن استدلالات، چنین نشان دهند که خود نیز در راستای مخالفت با «مدرنیزاسیون» و «وسترنیزاسیون» دارای دلایل و ارزش های خاص سنتی خویش هستند.

امروزه اگر بین تفکرات توده ای ها و فدائیان اکثریت، از یکسو، با خمینی و خط امامی ها و بخش عمده ای از اصلاح طلبان مذهبی، از سوی دیگر، نزدیکی مشاهده می کنیم دلیل را باید در همین روند دشمنی هر دو گروه با «مدرنیزاسیون»، آن هم در معنای تقلیلی «وسترنیزاسیون»، ببینیم.

در این میانه متفکرین اروپائی متمایل به اردوگاه چپ هم بودند که در مخالفت با «مدرنیزاسیون» (همچنان به معنای تقلیلی «وسترنیزاسیون») می نوشتند و سخن می گفتند و همان ها بودند که یک اسم فعل متعددی جدیدی را بر ساخته و بین مخالفان «وسترنیزاسیون» (غربی شدن) رایج کردند که در دوران جوانی ما سخت مقبولیت یافت و کار دست مان داد.

در زبان فرنگی واژه «توکسید» به معنی «سمی» است و اسم فعل متعدی آن هم «توکسیدازسیون» است به معنای «مسموم کردن». متفکرین مزبور، با ترکیب واژه های «غرب» و «مسموم سازی»، واژه «وستوکسیزاسیون» را آفریدند که متوسعاً به معنای مسموم شدگی از طریق غربی شدن بود.

احمد فردید، متفکر سنت زده ای که در مکتب ضد مدرنیسم فلسفه اروپائی پرورش یافته و آن را با اطلاعات خود از عرفان اسلامی در هم آمیخته بود، در راه یافتن معادلی فارسی برای واژه «وستوکسیزاسیون» دست به اختراع ترکیب «غریزدگی» زد و آن را به جلال آل احمد منتقل ساخت تا او در ابتدای کتاب «غریزدگی» اش بنویسد: «غریزدگی می گویم همچون وبازدگی، و اگر بمذاق خوش آیند نیست، بگوئیم همچون گرمزدگی یا سرمزدگی. اما نه؛ دست کم چیزی ست در حدود سن زدگی. دیده اید که گندم را چگونه می پوسانند؟

اگرچه احمد فردید بعدها مدعی شد که آل احمد معنای برداشت او از مفهوم «غریزدگی» را نفهمیده است اما سلی که با کاربرد این واژه بوسیله آل احمد براه افتاد، و با خود خار و خاشاک هائی همچون نظریه های «بازگشت به خویشتن خویش» و «آنچه خود داشت» و نظایر آن را آورد، موجب شد تا، در آستانه قرن بیست و یکم، کشوری که در ابتدای قرن بیستم برای «مدرنیزاسیون» انقلاب کرده بود در نفرت های برخاسته از مخالفت با مفهوم «وستوکسیزاسیون» دست به خودکشی جمعی زده و جامعه خویش را به اعماق توحشی هزار و چند صد ساله پرتاب کند.

اسم فعل متعدی دیگری برای کار سیاسی

سومین اصطلاح رایج در دوران جنگ سرد به «پولیتی زاسیون» بر می گشت. این اصطلاح را در فارسی به «سیاسی کردن» ترجمه کرده اند، به معنی آنکه برخی پدیده ها و بسیاری از آدمیان موجوداتی «سیاسی» نیستند اما ما آنها را «سیاسی می کنیم».

این اسم فعل، در زبان فرنگی متضاد یا خنثی کننده خود را هم داشت، به صورت «دی پولیتی زاسیون» که در فارسی به «غیر سیاسی کردن» ترجمه می شد. در اینجا «غیر سیاسی کردن» به دو معنا بکار می رفت: یکی اینکه «امری سیاسی» را «غیر سیاسی» کنیم و یکی هم اینکه «امری غیر سیاسی» را که به دلایلی خاصی سیاسی شده، یا سیاسی اش کرده اند، به حالت اول اش برگردانیم. در این میان معنای اول رواج بیشتری داشت.

من خود برای نخستین بار این اصطلاح را از جلال آل احمد شنیدم که در مجلسی می گفت که از بعد از واقعه 28 مرداد 32 حکومت کوشیده است مردم را «دپولیتزه» [غیرسیاسی] کند حال آنکه مردم تا مقطع کودتا کاملاً «پولیتیزه» شده بودند. او معتقد بود که وظیفه روشنفکران سیاسی آن است که بار دیگر بکوشند مردم را از «بی تفاوتی سیاسی» بیرون آورده و آنها را، در صحنه مبارز با حکومت، «سیاسی کنند».

بعدها دیدم که دکتر شریعتی نیز در جستجوی «پولیتزه» کرده مذهب شیعه بر آمده است چرا که معتقد است شیعه در سرآغاز پیدایش خود نهضتی سیاسی بوده است برای به خلافت رساندن خاندان پیامبر و امام نخستین، و با آغاز عصر غیبت، «د پولیتیزه» شده است و علمای این مذهب مردم را در انتظار ظهور امام غایب به خانه هاشان فرستاده و از فعالیت سیاسی منع کرده اند، و اکنون برای سیاسی کردن مجدد آنها لازم است

این نظریه را رواج داد که، در واقع، این امام غایب است که در انتظار قیام مردم نشسته؛ و تا آنها قیام نکنند او نیز ظهور نخواهد کرد.

در این روند می بینیم که شریعتی، برای «سیاسی کردن» مردم (تعدی از جانب «فاعل متفکر سیاسی» نسبت به «مفعولان غیر سیاسی») ناچار است ابتدا مفاهیم موجود در مذهب شیعه را، که بعثت غیبت امام شیعه غیرسیاسی شده اند، در حوزه سیاست بازسازی و فعال کند و، سپس، به کمک آنها، توده های مردم شیعه امامی را بحرکت در آورد.

اگرچه در این باره در جایی دیگر توضیحات مفصلی داده ام اما بی فایده نیست که در همین مختصر نیز اشاره ای به «روش شریعتی» در امر «سیاسی کردن مفاهیم شیعه» داشته باشم. او روش خود برای این کار را در یکی از سخنرانی هایش با عنوان «تصفیه و استخراج منابع فرهنگی» در دانشکده نفت آبادان شرح داده و، با اغتنام این فرصت که برای دانشجویان نفت سخن می گوید، چنین توضیح داده بود که «شما بر روی دریای نفت نشسته اید اما تا این نفت را استخراج و تصفیه نکنید نمی توانید آن را تبدیل به سوخت مفید برای موتور کنید. فرهنگ هم همین گونه است. دریائی زیرزمینی است سرشار از توانائی های بالقوه. اما شما باید این ها استخراج و تصفیه کنید تا برایتان تبدیل به سوخت مفید شوند».

شریعتی در این سخنرانی روش خود برای «سیاسی کردن» مفاهیم موجود در تشیع را هم شرح داده است. کتاب های او را باید با توجه به همین روش خواند تا متوجه شد که او چه کار بزرگ و در عین حال مخربی را در امر سیاست انجام داده است. او از اسم هائی همچون انتظار، حج و فاطمه، مفاهیمی کاملاً سیاسی ساخت و به جان جامعه عصر خویش افکند و آتشی را به پا کرد تا همین امروز مغز استخوان همه ما را گداخته است.

بازگشت یا ضرورت بازبینی مجدد

اما چاره امروز ما چیست؟ آیا ما ناچاریم تک تک مفاهیمی را که به شدت «سیاسی» بنظر می رسند مورد بررسی قرار داده و ببینیم که کدامیک در اصل سیاسی نبوده اند و کسی یا کسانی - در شرایطی معین - آنها را سیاسی کرده اند؟ و آیا، در راستای بهبود وضع نابهنجار فعلی، و ایجاد جامعه ای عادلانه و راضی و مرفه، لازم است که آن مفاهیم را به وضعیت غیرسیاسی قبلی خود برگردانیم؟ آیا جز پنبه کردن آنچه توده ای ها و اسلامیت ها (مدعیان سیاسی بودن مذاهب اسلامی) در این زمینه رشته اند چاره دیگری هم داریم؟

من، در هفته گذشته، کوشیدم تا نشان دهم که چگونه مفهوم «هویت»، که مفهومی غیر سیاسی است، بوسیله گروه های مختلفی «سیاسی» یا شاید بهتر است بگویم «سیاست زده» شده است. منظورم از طرح این مسئله اشاره به قاعده ای بود که بی توجهی به آن می تواند فاجعه آفرین باشد و من مطلب این هفته با مطرح کردن آن به پایان می برم.

بنظر من، اگر شما بخواهید «مسئله ای غیر سیاسی» را، که به دلایل مختلفی سیاست زده شده، بدون یافتن «راه حلی غیرسیاسی» حل و فصل کنید تنها دست به یک ماجراجوئی پر از زخم و خون و چرک و مرگ زده اید. به همین سادگی.

مثلاً، انتظار ظهور امام امری به گوهر غیرسیاسی است، هرچند که مفهوم امام شیعی ماهیتی کاملاً سیاسی داشته است. حال شما مفهوم غیرسیاسی انتظار را «پولیتیزه» می کنید تا از دل آن انقلاب اسلامی را بوجود آورید. اما آیا این انقلاب سیاسی اسلامی قادر است به انتظار مذهبی شیعه پایان دهد؟ آیا می تواند امام ظاهراً هزار سال غایب شده را ظاهر کند؟ آیا برای ظاهر کردن این امام هزار سال در چاه نشسته راه حلی سیاسی وجود دارد؟ آیا همین سیاست زدگی نیست که پدیده هائی همچون ولایت فقیه، حکومت مجتهدان، مجلس خبرگان، بی اختیاری مردمان، و سلب حقوق شان در امر چون و چرا کردن های سیاسی را از دل «انتظار سیاسی» بیرون کشیده و، بخاطر تثبیت آنها، خون ها جاری کرده و جوخه های تیرباران بر ساخته و چوبه های اعدام برپا داشته است؟

و آیا مشکل نواندیشان مذهبی ما آن نیست که هنوز مذهب شان را با عینک سیاست می بینند و مفاهیم این مذهب را «سیاست زده» می خواهند؟ آیا خود «نواندیشی دینی»، بر خلاف دیگر جوامع، در جامعه ما امری «سیاست زده» نیست و به همین دلیل نیست که بشدت ناکارآمد و بی فایده شده؟ بنظر من، جامعه ما، بیش از هر زمان دیگری در تاریخ معاصر خود، نیازمند بازبینی مفاهیم رایج سیاسی اش در راستای شناخت ماهیت آنها و بازگرداندن شان به منزلگاه های طبیعی شان است. باید بدانیم که «وسترنیزاسیون» لزوماً با «مدرنیزاسیون» یکی نیست. باید دریابیم که اخذ بسیاری از ارزش های «غربی» (بخصوص در زمانه ای که دیگر اردوگاه «شرق» در کار نیست و خود شرقی ها هم تا بن دندان غربی شده اند) لزوماً به «غربزدگی» نمی انجامد تا دواى این درد را در «بازگشتن به ارزش های سنتی - مذهبی» خویش جستجو کنیم.

باید بدانیم که امروز بسیاری از ارزش های خلق شده بوسیله انسان هائی که ادعای ارتباط با ماوراء الطبیعه ندارند دارای «ملیت خاص» نیستند، به همه بشریت تعلق دارند و، به اصطلاح، «جهان شمول» [یا «یونیورسال»] اند و، مثلاً، به همین دلیل است که نمایندگان ملل مختلف عالم در پای اعلامیه جهانی حقوق بشر امضاء نهاده اند تا ثابت کنند آنچه در این اعلامیه آمده از آن هیچکس نیست اما به همه آدمیان تعلق دارد. و نیز باید یادمان بماند که بقول جلال الدین بلخی مان: «نردبام آسمان است این کلام». با واژه ها که صورت صوتی مفاهیم، و مادر اندیشه ها، بشمار می روند می توان تا ستیغ آسمان بر شد و یا در حوض خاک و خون فرو رفت. انتخاب با متفکران جوانی است که از خاکستر نسل های قبل بر می خیزند.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>